

مقدمه

شرح حکمت الاشراق سهروردی

قطب الدین شیرازی

ترجمه: محمد خواجوی



انتشارات مولی

فهرست

ترجمه مقدمه شرح قطب‌الدین شیرازی

بر حکمت الاشراق سهروردی

(۲-۴۱)

۳	مقدمه مؤلف
۱۷	خطبه کتاب
۳۳	مراتب حکمت و حکما
۳۷	ارزش این کتاب

فهارس

(۴۵-۴۸)

۴۵	فهرست آیات
۴۵	فهرست احادیث
۴۶	فهرست اعلام و اصطلاحات

هو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْ

ترجمه مقدمه شرح قطب‌الذین شیرازی

بر حکمت‌الاشراق شیخ شهاب‌الدین سهروردی

پروردگارا! راه تو اشراق است و دلیل و راهنماییت اشواق، تو پروردگار ما و آفریدگار مبادی ما هستی و ما بندگان تو، ای یابنده! تو را می‌پرستیم و تو را نماز می‌گزاریم و برای تو روزه می‌گیریم، تو مُبْدَأُ و آغازگر اولینی و به تو پناه می‌آوریم، رهبوت از تو است و رغبوت به تو!

ما را ای نظم و آرایش‌دهنده آسمان‌های بر فراز زمین، بر آنچه فرمان داده‌ای یاری فرما و نعمت را که به ما بخشیدی بر ما کامل نما و نهایت مطلب ما را رضای خودت، و غایت مقاصد ما را هنگام ملاقات، آنچه که برایمان آماده شده است قرار ده، و ما را از تیرگی‌های طبیعت - به عزت سوگند! - به مشاهده انوارت رها ساز، و به قدس و پاکیت سوگند که ما را از پلیدی هیولا به مشاهده انوارت پاک گردان، و ما را آن‌گونه که دوست داری و خشنود می‌شوی - در آغاز و انجام - موفق دارا!

پس ستایش تو را در آغاز و انجام است و کمالی که پایانی بر آن متصور نیست، و مجدی که نه مزاحمتی دارد و بزرگی‌ای که مباحثاتی ندارد، چرا چنین نباشد؟ درحالی که تو فراسوی آنچه که نامتناهی - از آن روی که نامتناهی است - می‌باشی!

درود بر اشخاص کامل و نفوس فاضل، پادشاهان کشور انس و سروران جایگاه قدس، پروردگارا! صاحب شریعت و راهنمای طریقت ما - محمد و آل اش - را به برترین درودهایت و پاک‌ترین تحیات اختصاص ده! که تو متولی باقیات صالحات و اعمال نیک و نعمت بزرگ و ارجمندی!

اما بعد: نیازمندترین خلایق به درگاه الهی: محمود بن مسعود شیرازی، که خداوند پایان کارش را به نیکی پایان بخشد گوید: این مختصری که «حکمت الاشراق» نام دارد و تصنیف شیخ فاضل و حکیم کامل، مظهر حقایق و مبدع دقایق - شهاب‌الدین - پادشاه متأللهان و پیشوای مکاشفان - ابوالفتوح - عمر بن محمد سهروردی قدس الله نفسه و روح الله رمسه می‌باشد، پُر از عجایب و شگفتی‌ها، و لبریز از ناشناخته‌هاست. اگرچه از حیث حجم و گنجایش اندک است، اما از جهت علم و دانش بزرگ می‌باشد، نامش بلند است و شأنش والا و برهانش واضح و روشن؛ تاکنون که خبر داریم، کتابی که در اسلوب الهی و روش سلوکی، برتر و بزرگتر از آن، و نفیس‌تر و کامل‌تر از این کتاب باشد سراغ نداریم، شأن این کتاب آن است که نوشته‌هایش با نور بر چهره حوران بهشتی ظاهراً نگارش شود و نقش معانی آن به قلم عقل، بر لوح نفس باطناً ترسیم گردد.

و آن حکمت شیخ و اعتقاد اوست و تکیه و اعتمادش بر آن می‌باشد، چون خلاصه‌ای است از مسائلی که نزدش محقق شده و از شک و شبهه‌ها به دور است، و برگزیده‌ای از ذوق (کشف) اوست و آنها را در سیر و سلوک

حاصل کرده. با آن‌ها به خداوند کریم واصل گشته و بر آنچه در آنها از لذتِ نعیم است بهره‌مند گردیده است. از این روی چیزهایی که در بیشتر از کتاب‌ها و رسایلش از آن تعریف کرده و آنچه از مسائل مشکل که هست بدانِ اِحاله داده است (این کتاب می‌باشد) و این به سبب اشتمالش است بر حکمتِ بحثی بر بهترین وجه و سودمندترینش، و نیز فراگیریش بر حکمتِ ذوقی (کسفی) را بر بالاترین و رفیع‌ترینش، زیرا او - رحمه الله - در هر دو حکمت مبرز بود و دارای اندیشه و تفکری ژرف در هر دو، که بلندیش قابلِ درک و ژرفایش در خور فکر می‌باشد.

چگونه چنین نباشد، درحالی که امور شریف و پنهان، و اسرار نفیس پوشیده را بیان داشته که نوشته‌های حکیمان پیش از او از آن اسرار و گوهرها خالی است، و در آن اشاراتی است از اولیایی که پیش از او بودند، از علمِ عالمِ اشباح که برانگیخته شدن اجساد بدان تحقق می‌یابد، و بلکه تمام مواعید نبوت و خوارق عادات، از معجزات و کرامات و بیم رسانیدن‌ها و خواب‌ها، و غیر این‌ها از اسرار لاهوتی و انوار فتوحی که غیر از خیال، چیز دیگری آن‌ها را آشکار و کشف نخواهد داشت، زیرا هر علمی با قیل و قال و گفتگو حاصل نمی‌گردد، بلکه بعضی از آنها به وسیلهٔ تَلَطُّفِ سرّ و برحذر داشتن بعضی از احوال حصول می‌یابد.

بر این امر شیخ الرئیس (ابن سینا) - که خداوند او را به نهایت مقامات ابرار، به حق برگزیدگان از اختیار برساند - در بعضی از مواضع کتاب اشارات و همین‌طور در کتاب شفا و کتاب نجات، آگاهی و هشدار داده که: «نفس را تَلَطِّیف کن!» و گفته: «از این حدس و تخمین زن!» و امثال این دو.

خلاصه آن‌که این کتاب دستور غرایب و شگفتی‌ها و فهرست عجایب است، و این را هیچ‌کس نمی‌داند مگر آن‌که نسیمی از قلّه‌های بلند این

صنعت به حق، بر او وزیده باشد و در میدان آن جولان‌هایی کرده و عَرَقَش درآمده باشد و دانسته باشد که هر سیاهی تمر و خرما نیست و هر سرخی اخگر و آتش نمی‌باشد. این دلالت دارد که او - رحمه الله - دارای گامی استوار در حکمت است و ید طولایی در فلسفه دارد و قلب ثابتی در کشف، و ذوق کاملی در فقه و شناخت انوار.

اما حکمت بخشی و ذوقی به روش اشراقیان: همان‌گونه است که صدر نخست از حکمایی که از گروه برگزیدگان انبیا و اولیا بودند مقرر داشته‌اند و از آن خبر داده‌اند، مانند اثناذیمون و هرمس و انباذقلس و فیثاغورس و سقراط و افلاطون و امثال اینان که دانشمندان از پیشینیان به فضل و دانش آنان گواهی داده‌اند و بزرگان از ملل مختلف به تقدّم و پیشواییشان اقرار و اعتراف نموده‌اند، و این به سبب تشبّه آنان است به مبادی، و تخلّقشان به اخلاق باری تعالی، به واسطه تجرّدشان از ماده - از تمام وجوه - و نقش‌پذیریشان به معارف - آن‌گونه که هیأت وجود بر آن است - اینان همان فلاسفه حقیقی‌اند، زیرا فلسفه عبارت است از تشبّه به إله - به حسب توان بشریت - برای تحصیل سعادت ابدی، چنان‌که صادق و راستگفتار «ص» فرموده: «تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ = به خوهای الهی خوپذیر شوید» یعنی در احاطه به معلومات و تجرّد از جسمانیات بدو تشبّه بیابید.

این‌گونه از حکمت - یعنی حکمت صاحبان خطاب - که این کتاب بر آن اشتمال دارد، همان حکمتی است که در بعضی از مواضع قرآن، در روند امتنان و معرض احسان آمده است، مانند این فرموده الهی: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ = لقمان را حکمت دادیم - ۱۲/لقمان» و فرمود: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا = هرکس که حکمت داده شد، به او خیر و خوبی فراوان داده شده است - ۲۶۹/بقره» و غیر این‌ها از آیات و احادیث و اخبار که دلالت بر

شرف حکمت و بلندی مرتبه آن دارد، و جایز است که در به دست آوردنش تمام عمر کوشش و وقت صرف کند، چنان که رسول خدا فرموده: «من اخلص لله اربعین صباحاً ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه = هرکس چهل روز خود را برای خدا خالص کند، چشمه سارهای حکمت از دلش بر زبانش جاری می گردد» همین شرف برای حکمت کافی که خداوند متعال در کتابش خویش را حکیم نام نهاده است، این همان حکمتی است که اگر بر اهلش داده شود بدو منت و احسان شده و بر غیر اهلش باید بخل ورزیده شود.

اما آن حکمت حکمتی نیست که اهل زمان ما آن را فرا می گیرند، زیرا این حکمت با این که در اصل اشکال دارد و سخن در آن مختلف است و در فروعاتش تباهی راه یافته و بیهوده و باطل است، از بسیاری جدل و خلاف - مانند علم خلاف - مثل خود خلاف بهره و ثمره ای بر آن مترتب نیست، از این روی دانای بدان، در تمام عمرش از آن افزونی ای به دست نمی آورد و شقی، بدان سعید نمی گردد، بلکه جز دوری از حق نمی افزایشان: «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا = بسیاری بدان گمراه می شوند و بسیاری راه می یابند - ۲۶/بقره» این مجملی است که نیاز به تفصیل دارد، و تنزیلی است که تأویل در پی دارد، اما جاهل ستمکار است و انصاف در مردمان معدوم.

و این حکمتی نیست که یاران معلم اول - ارسطو طالیس - برآنند، چون قواعد آنان ضعیف و ارتباطشان باطل و بیهوده است، چنان که در حین شرح این کتاب - هنگام جدا کردن پوست از مغز - روشن خواهد شد، این - به اضافه آن که حکمت ذوقی و کشفی را به کلی رد می کنند - به سبب استغالشان به فروع و بازماندن از اصول، و نقضشان مر حکمت بحثی را به ردّ و قبول بسیار - تمام این ها به سبب حُبّ ریاست و زیاده طلبی است، از این روی از رسیدن به مقصد، یعنی مشاهده معانی و مشاهده مجردات به گونه مقابل شدن محروم

شدند. برابر شدن با مجردات، نه به وسیله فکر و نظم دلیل قیاسی، و نه به کاری پرداختن و تعریفی حدی و یا رسمی برایش کردن، بلکه به واسطه انوار اشراقی پی در پی که نفس را از بدن برکند و معلق و دارد تا تجرد آن و آنچه از مجردات را که فوق آن است مشاهده نماید و بدانچه که آن (نفس) نقش می‌پذیرد نقش‌پذیر گردد، مانند نقش‌پذیری آینه از مقابله با آینه.

انسان تا وقتی بر جهت مقدس و پاکی که عبارت از وجهه کبراست آگاه نگردد از حکما بر شمرده نمی‌شود و تا بدنش مانند پیراهنی نشده باشد که گاهی آن را از تن درآورد و دیگر گاه بر تن نمایدش در شمار متألهان در نمی‌آید، سپس وقتی که آن را از تن درمی‌آورد، اگر بخواهد به سوی نور عروج می‌کند و اگر نه در هر صورتی که بخواهد در این جهان مادی ظاهر می‌شود.

این قدرت و امثال آن به وسیله نور تابنده و برق درخشنده حاصل می‌گردد. آیا آهن سرخ شده را مشاهده نمی‌کنی که در مجاورت آتش، کار آتش را انجام می‌دهد؟ بنابراین از نفسی که به نور الهی تابناک و درخشنده شده است تعجب مکن که موجودات اطاعتش کنند - اطاعت کردنشان مرقدیسان را - که با یک اشاره‌اش شیء حصول می‌یابد، تصور می‌کند و برحسب تصورش شیء واقع می‌گردد: «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ» = عمل‌کنان برای چنین چیزی عمل کنند - ۱۶/صافات و: «وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ» = نیکوان بدین نعمت رغبت کنند - ۲۶/مطففین.

پس ای غافلان! از خوابگاه طبیعت برخیزید و ای بینش‌وران! فرصت را غنیمت شمرد و به واسطه تخلیه و زینت بخشیدن نفس به فضایل روحانی و تخلیه‌اش از رذایل جسمانی قوه‌ای عقلی حاصل کنید که بدان، نفوس شما را به عالم ملکوت بالا برد تا در زمره ساکنان عالم جبروت درآیید و از بند

حدوث رهایی یابید و به عیان، از بیان بی‌نیاز گردید و معارف را از نفوس افلاک دریافت نمایید، و در عنصریات تصرف کنید، تصرف کردن مَلَک در املاک خویش.

هرکس که تحصیل این مرتبه، و رسیدن به این منزلت را خواهان است، باید این کتاب را مطالعه نماید و در مبانیش تحقیق کند، و آنچه را که بر خواننده‌اش شرط شده انجام دهد، چنان‌که به زودی، در مقام احاطه به معانیش روشن خواهد گشت. آن‌کس که تجربه کند، تصدیق خواهد کرد و آن‌کس که ریاضت و تمرین نماید، تحقق خواهد یافت.

زیرا در این کتاب برای صاحبان بحث و کشف، جولانگاهی است و در شهرت، مانند خورشید است در یک چهارم از روز، ناظران آن را دست به دست می‌دهند و در میادیش اسبان تیزتک فکر و اندیشه به مسابقه و سبقت گرفتن می‌پردازند. آن را می‌آزمایند و از آن انتقاد می‌کنند و طبع کوچک و بزرگ نیکو می‌شمرندش، با این همه هیچ یک از حکما را (شرح بر آن) نبوده، اگرچه علما را درباره‌اش سخن زیاد رفته است و هنوز آن گنج پنهان و آن راز مخفی و پوشیده، همان‌گونه که بوده باقی مانده است؛ مانند مرواریدی است که سوراخ نشده و دانه‌هایش به رشته کشیده نشده‌اند، زیرا آن کتابی است که در نوع خود عجیب و در فنّ خویش غریب و ناشناخته است، از جهت ایجاز و مختصر بودنش همانند معما است، اگرچه از حیث حُسن بیانش در مقام اعجاز می‌باشد.

از این روی دلم راضی نمی‌شد که آن بدایع و شگفتی‌ها و زیبایی‌ها که مغز علم و حکمت و نتیجه سیر و سلوک است در زیر پرده‌ای از ابهام و در پوشیدگی از افهام باقی بماند، خواستم که آن کتاب را شرحی نگارم که سختی و دشواری لفظ را برطرف سازد و نقابش را از چهره معانی یکسو

افکند، در آن نه تنها بر باز گشودن الفاظ و توضیح معانی و تصریح به تحلیل و تجزیه ترکیبات و پاک و خالص کردن مبانی آن بسنده نکردم، بلکه در تقریر و بیان قواعد و باز کردن گره‌ها و تفسیر مقاصد و اهدافش، و تکثیر فواید و تفصیل موجز و حل معما و پنهانی‌هایش، و تقیید مرسل و تفصیل مجمل آن کتاب کوشش نمودم، و برای بیشتر اینها، از دیگر تألیفاتش و شرح مصنفاتش بهره‌مند گشتم. و در نقل آنچه از استعارات که از آنها بهره‌مند گشتم کمال امانت را مراعات کردم، از بیم آن که زمان، عباراتش را تغییر دهد.

مرا از آنچه بر احوال امان عارض می‌شود، از اختلال امنیت و امان، و آنچه روزگار فراهم می‌آورد و پیوسته آن را که بالا برده پایین می‌آورد و آنچه را که گرد آورده باز پراکنده می‌کند، یعنی بلا و جلا (ی وطن) که برایم پیش آمد، از پرداختن بدین امر بزم می‌داشت؛ از این روی مرا بهره‌مندی ناتمام و آرزوی ناکام و غرور و کبر بی‌مقصد و بدون فکر، و فریب خوردن‌های بسیار از جا برکند، تا جایی که از فرزندان زمان روی گردانیدم و دامن از آنان برچیدم، جدایی را بر اجتماع ترجیح دادم؛ روزگار بریدن از آن کس که در دوستی و راستی ناپایدار است، مانند روزگار بریده شدن نیست.

ناداری پس از ثروتمندی و درویشی بعد از توانگری، و خالی بودن شهرها از کسی که ارزش فضیلت را بداند و دست لغزندگان آزاده را بگیرد، مرا به پناهگاهی استوار کشانید تا آن که در یکی از نواحی این شهرها منزوی گشتم و با گمنامی و شکسته‌بالی به گوشه‌ای خزیده و از تمامی آرزوها دل کندم، آنگاه همت خود را صرف کردم تا واجب را به جای آورم و آنچه را که پیش از این در آن زیاده‌روی کرده بودم جبران و تلافی نمایم، نه درسی دادم و نه تألیفی نمودم که در آن وقت صرف کنم.

زیرا شرح مشکلات و بیان معضلات و استخراج علوم و صناعات، و ثبت

آنچه از مباحثات که تحقق و ثبوت می‌یابد، نیاز به افزونی تجربه عقل و تمییز ذهن و تصفیة فکر و تدقیق نظر و واپردن از آمیزه‌های حسی و جدا شدن از وسوسه‌های معمول دارد.

و تمام این‌ها منوط به امنیت و امان است که آن، مربوط به عدل سلطان و پادشاه می‌باشد؛ زیرا عدل، اصل هر خیر و دفع‌کننده هر بدی و زیان است. عناصر عالم بدان، بر صفت اعتدال تداوم می‌یابند و سال، به برابری فصل‌هایش از اختلال مصون و محفوظ و بر پا می‌ماند، و چون روش‌های عدالت ضایع شد و آرای باطل و تباه شایع گشت و دین و منارش مندرس شد و حقیقت و آثارش محو گردید، به قول شاعر غزی عمل کردم:

قالو بعدت و لم تقرب فقلت لهم بعدی عن الناس فی هذا الزمان حجی
 اذا خروجک لم یخرجک عن کرب حسدت من کان جلس البیت ما خرجا
 کم عالم لم یلج بالقرع باب منی و جاهل قبل قرع الباب قد ولجا
 قعدت فی البیت اذ ضیعت منتظراً من رحمة الله بعد الشدة الفرجا
 گویند: دور شدی و نزدیک نشدی، به آنان گفتم:

دوری من از مردمان در این زمان عین عقل است
 زیرا اگر خروجت تو را از رنج و سختی بیرون نیاورد
 آن کس که مقیم خانه است و بیرون نیامده مورد حسد قرار می‌گیرد.
 چه بسا دانشمندی که با کوبیدن کوبه در به درون نرفت
 و بسا جاهلی پیش از آن که کوبه را بر در کوبد به درون رفت
 وقتی حقم پایمال شد، در خانه، چشم به راه

رحمت الهی و در انتظار فرج و گشایش - پس از سختی و رنج - نشستیم

تا آن که از برج سعادت ماهی تابان طالع گشت که نورش تلاوپی خاص

داشت و دل‌ها را پُر از سرور و خوشحالی می‌کرد؛ لذا اطراف زمین پر از امنیت و امان، و دنیا و مردمان در اطراف و کرانه‌های سکونت و آرامش یافتند، و او پادشاه عالم عادل بود که از پیشانیش نور هدایت تابان بود و به دستش پرچم تقوا بلند؛ دریای ژرف در برابر فضلش خجل و شرمسار بود و شیران درنده، به کرم و بخشش. جمال ملت و دین، غیاث و فریادرس اسلام و مسلمانان - علی بن محمد دسجردانی - که جامع بین دو فضیلت علمی و عملی، و فراگیر دو ریاست دینی و دنیوی است، ریاستی طبیعی نه وضعی، و حقیقی - نه اضافی - این همراه با شرف قدیم و حَسَب کریم، از اخلاق، پاک‌ترین و راضی‌ترینشان، و از همت، بالاترین و والاترینشان:

له هم لامنتهی اکبرها و همته الصغری اجل من الدهر
له راحة لو ان معشار عشرها علی البرکان البر اندی من البحر
او را همت‌هایی است که بزرگترینشان را انتهای نیست
و همت کوچک او از روزگار برتر و بالاتر است
او را دستی (بخشنده) است که اگر یک دهم آن را بر صحرا ریزد
صحرا از دریا بخشنده‌تر خواهد شد.

سپاس مر پروردگاری را که او را بر بزرگان برتری داد - برتری دادنی - و از فضایل از حیث اجمال و تفصیل آنچه بود بخشید، و به جوانمردی ظاهری اشراق و طلوع، و به تبار و نژاد طاهری اعراق و فروع مشرفش ساخت، و زبان مردمان را به بیان ثنا و ستایشش گویا کرد و گردن عالمان را به سنگینی عطایایش مطوّق گردانید.

پروردگارا! جناب ایشان را محل ورود آمال و جایگاه اقبال و معادن برکت و کرامت، و مواطن امن و سلامت قرار ده، و او را توفیق تربیت علما و

تقویت فضلا و برپا داشتن سنت‌های فاضله و زنده کردن رسم‌های عادلانه بخش. و آنچه از نعمت را که بر صاحبان علم می‌بخشد پسندیده و ستوده قرار ده، و آنچه پی در پی به صاحبان فضل از کرمش می‌رسد، پذیرفته شده به حساب آور، به ویژه آنچه از نعمت‌های پیشینش بر من پی در پی می‌رسد و آنچه از لواحق کارگزارانش به من واصل می‌گردد.

چون سختی‌ها رخت برپست و حال سپری شد و کار به برطرف شدن غم و زوال تاریکی‌ها و بازگشت امن و امان - به یمن دولت آن‌که عنان زمان به دست اوست - باز گردید و همگی را از برکت همت والای او دیدم، خواستم به سبب مقدم سعیدش، به خدمتش تحفه و ارمغانی تقدیم دارم که دست کریمش بدان جود و کرم نماید، اما حالتم مرا از اهدای تحفه و پیشکش دنیایی که خزانه کریمش منشا کل از آنهاست، و یا مشابه آنچه در آن گنجینه‌ها از گوهرهای یکدانه است بازداشت، یاد سخن ابوطیب متنبی افتادم که گفته:

لاخيل عندك تهديها ولا مالاً فليسعد الطق ان لم تسعد الحال

چون از هدیه خیل اسبان و مال بی‌بهره‌ای
این‌ها که یاریت نمی‌کنند - حال - سخن که یاریت می‌کند.

و گوید:

و زکی راتحة الرياض كلامها [نسیمها] تبغی الثناء علی الحیا فیفوح
جهد المقل فكيف بابن کریمه يعطی جمیلاً و اللسان فصیح

بوی خوش باغ‌ها درخواست ستایش و ثنا بر باران می‌کنند و

نسیم آن وزیدن می‌گیرد و این

کوشش ناتوان است، پس زبان به ستایش گشاید
حالی شخص کریم چگونه باشد که او را زبانی فصیح و گویا و بیانی آراسته
و زیباست؟

و چون دیدم که حکمت در نزدش مرغوب و پسندیده است و نزدش
تحفه و ارمغان بزرگی می‌باشد، تصمیم گرفتم که شرح مذکور را بر اسلوب
نوشته شده به نامش بنویسم تا در طول روزگاران به رسمش باقی بماند، آن
را به رسم تحفه و پیشکش به آن حضرت علی و بارگاه بلندش تقدیم
می‌دارم، زیرا از او سزاوارتر کسی نیست که نفایس حقایق علمی به او تحفه و
پیشکش داده شود، و از وی شایسته‌تر کسی نیست که اسرار دقایق حکمی
بدو داده شود، به ویژه تحفه‌ای که شب و روز آن را کهنه نمی‌کنند و ماه و
خورشید تغییرش نمی‌دهند، بلکه به روزگاران باقی می‌ماند و رفت و آمد
سال‌ها و ماه‌ها نابودش نمی‌سازند، زیرا علمی نیست که به فروع مسائل دینی
تعلق داشته باشد و با اختلاف زمان و مکان مختلف گردد.

با این همه اگرچه من آن را بدان حضرت و بارگاه بلندش تقدیم کرده‌ام،
اما این کار مانند کسی است که به خورشید نور بخشد و به آسمان‌ها بلندی،
برای این که او به فکر نقاد و خاطر وقاد و فروزانیش، به چیزهایی دست یازیده
که فرزندان زمانش بدانها نرسیده‌اند، و به جایی رسیده که بیشتر
همردیفانش از آن کوتاهی دارند. آن کس که متعرض عرض جبرئیل و قرآن بر
جبرئیل شود، تحصیل و رأی اصیل را رها کرده است، و مانند کسی است که
بخواهد دریای ژرف لبریز از آب را که عطشی را فرو نماند، جرعه جرعه
عرضه دارد، و یا کوه بلند را با سر آستینش برکند و پشت سر اندازد، این کار
گمراهیش را نمی‌پوشاند، پس غایت آن کس که قدر و اندازه خویش را

شناسد و زیر و روی کار را بسنجد این است که پا را از گلیم خویش بیشتر دراز نکند، زیرا هر چیزی وقتی از حدّ خودش درگذرد، به ضدّ خودش انعکاس می‌یابد.

پس از کمالِ کرم و خوبی رفتار آنان امید چنان دارم که در آن به دیدهٔ رضایت بنگرند، تا بهره‌مند گشته و از آن به غایت قصویٰ برسند، و این که آنچه سهو در آن بینند، از روی ترحم - نه احترام - اصلاح کنند، و چون در آن به سخن بیهوده‌ای برخوردند روش کریمان را پیش گیرند و از آن درگذرند، و چون در آن بر دقائقی که از آنان بهره بردیم و حقایقی که آنها بر ما افاضه کرده‌اند آگاه گشتند بر ما خرده نگیرند؛ زیرا این کالا و سرمایهٔ ماست که به خودمان بازگردانیده می‌شود، چنان که گفته‌اند:

لا تتكرن اذا اهديت نحوک من علومک الغرا و آدابک النفا
فقیم الباغ قدیدی لمالکة برسم خدمته من باغه التحفا
وقتی از علوم و یا آداب ارزشمندت اندکی را
به عنوان هدیه و پیشکش نزدت آوردم تعجب مکن
زیرا باغبانِ باغ به رسم خدمتش
از باغ مالکِ باغ بدو تحفه‌ای هدیه می‌دهد

بدانید ای برادران صاحب حقیقت و تجرید و ای یاران طریقت و تفرید، آن کس که به علمی مشعوف و خرسند است و کوشش و تلاشش مصروف بدان است، شنیدن چیزی که ملایم علمش نباشد مورد کراهتش است و او را جز آنچه را که می‌گیرد و می‌آموزد به شگفت نمی‌آورد، مگر آن که مرد، محصلی خرد کیش دوراندیش و امتیازبخشی منصف و دادپیشه بوده و با این همه طالب حق و حقیقت جو باشد و راه لجاجت و ستیزه‌جویی و کجروی را

نیوید و هدفش تحصیل حقیقت و آرام بخشیدن قلب، با دستیابی به دستاویزی محکم و استوار باشد، نه این‌که گمان را به صورت یقین تصویر نمودن و آویختن به گفتار پسینیان باشد، زیرا دفع عیان با خبر، و برتری دادن سمع بر بصر و شنوایی بر بینایی از محالات می‌باشد، دستیابی به این توصیف شده دشوار است و وجودش در بین مردمان بسیار اندک.

و من با این‌که بدین امر علم دارم، که هرکس کتابی تصنیف کرد مورد هدف قرار گرفت و هر که تألیفی ارائه داد ناسزا شنید، اما من این را به کسی تقدیم می‌نمایم که اگر از جانب من بر سهوی آگاه شود، با دامن عفو و گذشتش آن را از من می‌پوشاند؛ زیرا من خطاهای زیادی دارم و به کوتاهی و ناتوانی خود معترفم، شبیش سرمایه و بضاعت اندکم است و ناتوانی در صنعت، به ویژه که از بحث و اشتغال به‌دورم که خود مبطل مطالعه و گفتگوی علمی می‌باشد.

با این همه این شرح، از نسیم سحر خوشگوارتر و از شب‌های مهتابی بهتر، و از شکوای مُحب به حبیب شیرین‌تر، و از لحظه وصل و نبودن رقیب مطلوب‌تر است، و من در آنچه به تألیف آورده‌ام فضیلت احسانی و محفوظ بودن از سبق اللسانی ادّعا ندارم، زیرا فاضل کسی است که سقطات و لغزش‌هایش را برشمارد و اشتباهاتش را حساب راند، و گمان نیک درباره‌شان نداشته باشد، و مانند کسی نباشد که به فرزند و شرش مفتون و شیفته است.

اکنون آغاز در مقصود کرده و از خداوند متعال درخواست هدایت و عصمت و حُسن خاتمت و رحمت دارم، و این‌که مرا از سعادت‌مندان ابدی قرار دهد و از آمانان از کیفر و عقابش، به حق محمد و آل پاک و پاکیزه‌اوا!